

بررسی موقعیت سادات در سپهر سیاسی ایران از فروپاشی صفویان تا پایان حکومت نادرشاه (۱۱۳۵-۱۱۶۰ق)

جواد ناظمی^۱، حسن الهیاری^{۲*}، سید هاشم آقاجری^۳

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

چکیده

گروه اجتماعی سادات، به دلیل انتساب به خاندان پیامبر (ص) و همچنین ادعای سیادت صفویان، از احترام فراوان و جایگاه ویژه‌ای نزد آن‌ها برخوردار بودند، به‌گونه‌ای که این گروه به بازیگران اصلی و تأثیرگذار در عرصه‌های مختلف عصر صفوی تبدیل شدند. این موقعیت ممتاز با سقوط صفویان، نمی‌بایست به همین شکل ادامه یابد؛ لذا پژوهش حاضر در صدد است تا موقعیت سادات در سپهر سیاسی ایران را از سقوط صفویه تا پایان دوره نادرشاه به‌طور دقیق و جامع واکاوی کند. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر مطالعه کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که با سقوط سلسله صفویه توسط افغان‌ها، سادات دچار وضعیت نامطلوبی از جمله قتل، فرار و مهاجرت اجباری شدند. در دوره نادرشاه نیز به دلیل سیاست‌های مذهبی متفاوت از صفویان، این گروه با تضعیف موقعیت‌های اداری، با کاهش چشمگیر درآمدهای موقوفات، عزلت‌نشینی، مهاجرت و حتی حذف مواجه شدند. علیرغم تمام مشکلات و محدودیت‌های موجود برای سادات در این عصر، بنابر درک موقعیت اجتماعی آنها توسط نادر، عموماً ساداتی از خاندان‌هایی به دور از دایره قدرت در عصر صفوی در مناصب مختلف دیوانی و مذهبی و به شکلی کنترل شده، فراخوان شدند.

واژه‌های کلیدی: صفویان، افغانه، نادرشاه، سیاست مذهبی، موقعیت سادات.

۱- مقدمه

گرچه سیادت اصولاً مقوله‌ای نسب‌شناسی و نژادی و به همین تناسب، مسأله‌ای اجتماعی است، پیوند آن با مفهوم اهل‌بیت، به آن موضوعیتی مذهبی در طول تاریخ داده و عموماً با مذهب تشیع گره خورده است. حال گرچه حضور سادات در تاریخ اسلام و ایران مسأله‌ای درازدامن است، عصر صفوی برای این گروه دوره‌ای متفاوت است. به تناسب تأثیر عنصر سیادت، همراه با طریقت و سلطنت، می‌توان حضور گروه اجتماعی سادات را در دوره صفویه در ابعاد مختلف از جمله در شکل‌گیری آنها پرننگ و متمایز از دوران قبل از خود دید. این حضور به حدی است که سادات نه تنها عهده‌دار مناصب عمومی همچون شیخ الاسلامی، وزارت و قضاوت بودند؛ بلکه مناصب اختصاصی تولیت و صدارت خود را نیز در دل حکومت صفویه محفوظ داشتند. حتی علاوه بر آن می‌توان مدعی شد که آنها در مناصب ترجیحی همچون کلانتری، استیفا و ... نیز حضور پرننگی داشتند (آقاجری و الهیاری، ۱۳۹۴). به هر روی حضور پرننگ سادات در مناصب مختلف حکومت صفوی نشانگر بروز و نقش جدی سادات در این دوره است. حال گرچه گروه اجتماعی سادات نیز در دل تغییرات و تحولات و اصلاحات عصر صفویه دچار تغییر در جایگاه شدند؛ اما تا پایان عصر صفوی هیچ‌گاه کنشگری سادات در دل حکومت صفوی و به دنبال آن گسترش نقش‌های آنها در جامعه ایران عصر صفوی حذف نشد. این حضور مستمر و دامنه‌دار به حدی است که جدا از ادعای سیادت صفویان، می‌توان عصر صفوی را دوره حاکمیت سادات در ایران قلمداد کرد.

با این مقدمه که سقوط صفویان توسط افغانه صرفاً یک سقوط سیاسی نبود؛ بلکه ابعاد مختلف جامعه ایران را تحت تأثیر قرار داد. باید در ایران پساصفوی با آن ادعای مذهبی، شرایطی متمایز را برای این گروه متصور بود. این مقاله کوشیده تا موقعیت گروه اجتماعی سادات را در دوره ای متلاطم از تاریخ ایران از سقوط صفویه تا پایان حکومت نادرشاه بررسی کند. بدین ترتیب پرسش این پژوهش چنین است که: موقعیت سیاسی-اداری سادات در ایران از سقوط صفویان تا پایان دوره حکومت نادرشاه افشار دچار چه تغییراتی شد؟

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر مطالعه کتابخانه‌ای انجام شده است.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ پژوهش جامعی در باب موقعیت سادات، از سقوط صفویان تا پایان دوره نادرشاه صورت نگرفته است. هر چند در دوره صفویه، برخی تحقیقات مهم مانند کتاب «نقش و جایگاه سادات در حکومت

و جامعه ایران عصر صفوی» نوشته حسن الهیاری (۱۴۰۴) وجود دارد که به بررسی جامع جایگاه سادات در ساختار حکومت و جامعه آن دوره پرداخته و زمینه را برای فهم تحولات بعد از سقوط صفویه فراهم می‌کند. در ارتباط با دوره مورد بحث نیز، برخی از پژوهشگران که به شکل تک‌نگارانه یکی از خاندان‌های سادات را در کانون توجه خود قرار داده‌اند، بخش کوتاهی از کتاب خود را به سادات اختصاص داده‌اند. از جمله این تحقیقات می‌توان به کتاب «سادات رضوی مشهد از آغاز تا پایان قاجاریه» تألیف ابوالفضل حسن‌آبادی (۱۳۸۷) و «مشعشعیان» نوشته محمد علی رنجبر (۱۳۸۲) اشاره کرد. در بین مقالات نیز زهرا عبدی در اثر خود با عنوان «رویکرد دینی نادرشاه و تأثیر آن بر شیعیان و عالمان شیعه» (۱۳۹۴) و مهدی دهقانی در پژوهش «نقش و جایگاه علما در دوران فترت افغان و پادشاهی افشاریه» (۱۳۹۹) هیچ‌گونه تفکیکی میان سادات و علما قائل نشده‌اند و تنها به چند تن از سادات برجسته آن دوره که در زمره علمای شیعه بوده، اشاره کرده و بیشتر حول محور مذهب و کنشگران آن به تحقیق پرداخته‌اند. با توجه به این پیشینه، پژوهش در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. مقاله حاضر می‌کوشد به صورت جامع تغییر موقعیت سیاسی-اداری سادات را پوشش داده و وضعیت آن‌ها را از فروپاشی صفویان تا پایان حکومت نادرشاه بررسی کند.

۳- سادات در عصر تسلط افغانه

با سقوط حکومت صفویه به دست افغانه غلزایی در سال ۱۱۳۵ق، ایران در ابعاد سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی متزلزل گردید. آشوب و ناامنی‌های اجتماعی ناشی از تسلط افغان‌ها بر پایتخت صفویان و دیگر نواحی ایران، پیامدهای منفی برای سادات نیز در پی داشت که می‌توان این پیامدها را در دو دسته مقاومت-حذف و کنارگیری-مهاجرت بررسی کرد.

۳-۱- مقاومت و حذف سادات

دوران کوتاه‌مدت حاکمیت افغانه بر ایران (۱۱۳۵-۱۱۴۲ ه.ق)، دوران تعدیب و در مضیقه قرار دادن شیعیان، از جمله سادات بود. با هجوم سپاهیان محمود افغان به اصفهان و محاصره و تصرف این شهر، «آخر چنان شد که اندک‌مایه مردمی ناتوان و رنجور باقی ماندند و از هر طبقه آن مقدار از هنرمندان و مستعدان و افاضل و اکابر و اشراف در آن حادثه درگذشتند که حساب آن خدای داند» (حزین‌لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۵). در پی این تهاجم ویرانگر، بسیاری از سادات دخیل در امر حاکمیت نیز جان خود را از دست

دادند که اسامی آن‌ها در منابع ذکر شده است. میرمحمد صادق خاتون‌آبادی (تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۳۶۲)، سید میرآصف قزوینی (قزوینی، ۱۴۰۷ق: ۴۸-۴۹؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۱؛ مدرس تبریزی، ۱۳۹۴، ج. ۴: ۲۳۵)، سید بهالدین حسینی اصفهانی (خوانساری، ۱۳۹۰، ج. ۷: ۱۲۱-۱۲۲) و همچنین دو پسر میرزا جعفر کرکی از جمله ساداتی بودند که در جریان سقوط صفویان، به دست افغان‌ها کشته شدند (هدایتی، ۱۳۱۸: ۱۸-۲۱).

از نکات حائز اهمیت درباره سادات، این که تعدادی از آن‌ها قبل از کشته شدن توسط افغانه، با رویکردی دفاعی در برابر آن‌ها مقابله کردند. در این زمینه، نقش سادات مرعشی نسبت به دیگر سادات پررنگ‌تر به نظر می‌رسد. میرزا ابوالقاسم مرعشی، در جریان حمله افغانه به اصفهان، در برابر آن‌ها مقاومت زیادی نشان داد، ولی در یکی از جنگ‌ها با ضرب گلوله کشته شد: «چنان‌که با مرگ او تمامی اهالی اصفهان غمگین و این شهر به صورت روز رستاخیز درآمد» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۱-۶۲). میرزا محمدعلی خان مرعشی، برادر میرزا ابوالقاسم نیز هنگامی که سپاه محمود افغان به شهر قزوین نزدیک شده بود و شاه تهماسب دوم این شهر را به میرزا سپرده بود، پس از نبردی سخت با افغانه کشته شد (همان: ۶۳؛ هاشم‌میرزا، ۱۳۷۹: ۶۶). پس از مرگ میرزا محمدعلی خان، دیگر برادران او به نام‌های میرزا محمد، میرزا سید علی، میرزا زین‌العابدین و میرزا کلب‌رضا همه به دستور محمود افغان به قتل رسیدند (همان: ۷۲). از میان سادات مرعشی که پس از سقوط سلسله صفویه، فعالیت‌های سیاسی و نظامی آنان بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است، می‌توان به سید احمدخان مرعشی، فرزند سید ابوالقاسم، اشاره کرد. او علاوه بر مقابله با افغان‌ها، از مدعیان تاج و تخت حکومت صفوی نیز به شمار می‌رفت. سید احمدخان در ابتدا در کنار شاه تهماسب دوم صفوی قرار داشت؛ اما پس از مدتی از همراهی با شاه صفوی کناره‌گیری کرد و حرکت جدایی‌طلبانه‌ای را آغاز کرد. وی به سبب بی‌توجهی شاه تهماسب دوم نسبت به سرنوشت کشور، موفق شد قیامی علیه افغان‌ها سازمان دهد و در سال ۱۱۳۹ق در کرمان به تخت پادشاهی تکیه زند. تاج‌گذاری سید احمدخان در کرمان، حساسیت اشرف افغان را برانگیخت تا آن‌که در سال ۱۱۴۰ق، توسط سپاهیان اشرف افغان به قتل رسید (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۴، ۶۹، ۷۴؛ هاشم‌میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳، ۵۶، ۶۳). علاوه بر مقاومت سادات مرعشی در برابر افغان‌ها، نام برخی دیگر از سادات نیز به صورت پراکنده در منابع ذکر شده است؛ برای نمونه، یکی از سادات اطراف همدان به نام سید هاشم آرتیمانی هنگام محاصره اصفهان، با لشکر همدان عازم جنگ با افغان‌ها شد که پیش از رسیدن به شهر، توسط سپاهیان افغان کشته شد (حزین‌لاهیجی، ۱۳۷۵: ۱۹۹). از دیگر مدافعان در برابر حملات افغان‌ها می‌توان به میرزا مهدی حسینی حسینی از سادات نَسَابَه

شیراز اشاره کرد که منصب شیخ‌الاسلامی شیراز را در جریان حملات افغان‌ها بر عهده داشت و با محاصره این شهر توسط سپاهیان افغان، با وجود مقاومت زیاد در برابر آن‌ها کشته شد (فسائی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۰۱-۵۰۲). در تحلیل این رویکرد می‌توان گفت موقعیت سادات در دوره صفویه چنان بود که اکنون در آخرین لحظات، تکاپوی شاخصی را برای حفظ ساختار سیاسی صفویان در پیش گرفته بودند؛ زیرا آنها از مهمترین ذی‌نفعان حکومت صفوی بودند. از طرفی آنها در دایره نفوذ خود در حاکمیت صفوی واجد مراودات گسترده خاندانی بودند و از دست رفتن این حکومت را به نوعی سقوط موقعیت‌های خویش می‌پنداشتند. از آن جمله خاندان خاتون‌آبادی و مرعشی بودند.

۲-۳- کناره‌گیری و مهاجرت سادات

با هجوم افغان‌ها به پایتخت صفویان و بروز آشفتگی و ناامنی اجتماعی ناشی از آن، عده‌ای از سادات که از این هجوم جان سالم به در برده بودند، در جستجوی مکانی امن برای زندگی و فعالیت‌های دینی خود، به شهرها و روستاهای اطراف پراکنده شدند. برای نمونه میر محمد حسین خاتون‌آبادی از سادات مشهور اواخر دوره صفوی که سال‌ها در اصفهان، منصب امام‌جمعه و شیخ‌الاسلامی را بر عهده داشت، در جریان محاصره اصفهان توسط افغانه برای تصاحب اموالش مورد آزار و اذیت قرار گرفت (قزوینی، ۱۴۰۷ق: ۱۲۶؛ خوانساری، ۱۳۹۰، ج. ۲: ۳۶۰-۳۶۱؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۱۹۸). خاتون‌آبادی سرگذشت آزار و اذیت و عاقبت خود توسط سپاهیان محمود افغان را در کتابی به نام مناقب‌الفضلا بیان کرده است. وی در این کتاب نقل کرده است شکنجه او توسط افغان‌ها در وضعیت روحیش بسیار مؤثر بوده است تا جایی که باعث توجه وی به مسائل آخروی شده است. خاتون‌آبادی پس از آن که شهر اصفهان را محیطی مناسب برای زندگی و فعالیت‌های دینی خود نمی‌دید، به همراه گروهی از دوستان خود به قریه خاتون‌آباد در اطراف اصفهان رفت و در آنجا به امور دینی پرداخت (خاتون‌آبادی، ۱۳۷۸: ۴۶۶-۴۶۷). یکی دیگر از سادات معاصر با هجوم افغانه سید ابوالقاسم موسوی اصفهانی خوانساری معروف به میر بزرگ است. وی در پی حمله افغانه به اصفهان و سقوط این شهر، از اصفهان خارج شد و در روستایی به نام قودجان که میان خوانسار و گلپایگان بود، ساکن گردید. خوانساری در طی مدت اقامتش مسئولیت امور دینی همچون امام‌جمعه و جماعت هر دو شهر را بر عهده داشت (خوانساری، ۱۳۹۰، ج. ۲: ۱۹۷؛ حسینی یزدی، ۱۳۷۸: ۳۱۲-۳۱۳). سید محمد اشرف علوی عاملی صاحب کتاب فضائل‌السادات نیز، مانند عده‌ای از سادات که در هنگام حمله افغان‌ها از اصفهان خارج شدند، به روستایی به نام سده در اطراف اصفهان مهاجرت کرد

و مدت‌ها در آنجا ساکن بود تا اینکه در سال ۱۱۴۵ق از دنیا رفت (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۶۲، ج. ۴: ۱۱۹۶؛ مهدوی، ۱۳۸۶، ج. ۱: ۵۹۴). از سادات مرعشی نیز، میرزا سید محمد همزمان با هجوم افغانه به اصفهان همراه با خانواده خود از این شهر گریخت و مدتی را در شهرهای مازندران و سمنان سپری کرد، تا اینکه با بهبودی اوضاع کشور و بیرون راندن افغانه از کشور به دست نادرشاه، دوباره به اصفهان بازگشت (هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۶). در شیراز نیز میرزا مجدالدین محمد، از سادات دشتکی به همراه خانواده خود از ترس فتنه افغان‌ها ابتدا به فسا و پس از آن به اصطهبانات گریخت (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۲: ۹۲۵).

مهاجرت به مناطق همجوار مانند عراق و هند، راه دیگری بود که برخی از سادات به دلیل عدم مصونیت در برابر تهاجم افغانه به آن اقدام کردند. آرامش نسبی دو شهر نجف و کربلا، بستری مناسب را برای فعالیت‌های دینی و مذهبی سادات فراهم آورد که منتج به مهاجرت عده‌ای از آن‌ها به این دو شهر شد؛ برای نمونه، سید صدرالدین رضوی قمی که پس از فراگیری علوم عقلی و نقلی در اصفهان، به منظور ارشاد و تدریس به شهر قم مهاجرت کرده بود، با گسترش هجوم افغان‌ها که دامنه آن به شهر قم نیز رسید، راهی نجف شد و در این شهر به جایگاه علمی و اجتماعی برجسته‌ای دست یافت (خوانساری، ۱۳۹۰، ج. ۴: ۱۲۲-۱۲۳؛ رضوی، ۱۳۵۲: ۴۹). نمونه دیگر از سادات مهاجر به عراق، خاندان میرزا ابوالقاسم شهرستانی هستند که به دنبال حمله افغان‌ها به اصفهان و نبود محیط مساعد برای زندگی، در شهر کربلا ساکن شدند (هاشمی، ۱۳۸۱: ۱۵۷-۱۵۹).

سرزمین هند نیز بنا به دلایلی چون ثروت فراوان، ظرفیت اقتصادی-تجاری و وجود خاندان حکومت‌گر شیعی اوده می‌توانست محیطی مناسب برای زندگی سادات در زمان هجوم افغانه باشد. سید علی حسینی قزوینی یکی از علمای بزرگ قزوین که در علوم غریبه مهارت خاصی داشت، به دلیل فتنه افغانه و نامساعد بودن محیط زندگی به هند رفت (تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۵۴۲). سید عبدالله قندهاری نیز در زمان حمله افغان‌ها برای کسب سود از طریق تجارت، وارد کشمیر شد و از آنجا به دهلی رفت (صبای گوپاموی، ۱۳۴۳: ۳۷۷). تأسیس حکومت شیعی اوده در شمال هند توسط یکی از سادات نیشابوری (۱۱۳۴ق) و سیاست‌های حمایتی این حکومت از سادات، نقش بسزایی در مهاجرت این گروه به منطقه اوده ایفا کرد. البته، جدای از سیادت حاکمان نیشابوری، از دیگر عواملی که آنان را به حمایت از سادات و تشویق مهاجرت به این منطقه وامی‌داشت، گرایش بسیاری از این مهاجران به صفویه بود. حکومت اوده نیز در هند با رقبایی از افغان‌ها روبه‌رو بود و از این منظر با مهاجران یادشده، نقطه اشتراک داشتند (هاشم‌زاده محمدیه و آقاجری، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۸). در تحلیل این بخش می‌توان گفت سادات بنابر سابقه قابل توجه

در مهاجرت به هند، پس از سقوط اصفهان و ناکارآمدی بقایای حکومت صفوی و دادن تلفات، بهتر آن دید که از معرکه جنگ دور باشد و صلاح کار را در مهاجرت به هند دید. همانطور که دیده شد تعدادی نیز به مناطقی به دور از چشم افغانه فرار کردند و بخشی نیز بنا بر موقعیت توسعه یافته عتبات عالیات در عصر صفوی، به آنجا پناه بردند.

۴- موقعیت سادات در دوره نادرشاه؛ تعامل، حذف و جابجایی

نادر با سرکوب افغانه و بیرون راندن نیروهای متخاصم روس و عثمانی از ایران، تهماسب دوم صفوی را نیز از سلطنت خلع کرد و در شورای دشت مغان در ۱۱۴۸ق حکومت افشاریه را بنیان نهاد. مهم‌ترین چالش پیش روی نادر پس از سامان دادن به اوضاع داخلی کشور، مقولهٔ مذهب بود؛ زیرا عصر وی وارث دوره‌ای بود که با داعیهٔ حمایت از مذهب تشیع، سنگ‌بنای منازعات و چالش‌های مذهبی را نه تنها در داخل ایران بلکه با همسایگان مسلمان نیز به وجود آورده بود و نادر در پی آن بود که با اصلاح مذهبی، ضمن حذف مشروعیت خاندان صفوی، اختلافات دینی را نیز از میان بردارد (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۲۶۶). البته نباید چنین پنداشت که این اقدام نادر، ناشی از اعتقادات عمیق مذهبی وی بوده؛ بلکه انگیزه‌های سیاسی در آن اولویت داشته است. لاکهارت در این‌باره عقیده دارد که گرایش نادر از شیعه به آیین تسنن در جهت نیل به مقاصد سیاسی انجام گرفته است (لاکهارت، ۱۳۳۱: ۱۴۰). آکسورثی نیز با نظری مشابه، همسویی نادر با آیین تسنن را سیاسی دانسته و معتقد است اگر ساختار سیاسی و مذهبی حکومتش بر آیین شیعه پابرجا می‌ماند، موقعیت سیاسی بالاتر وی در خارج از مرزهای ایران ناممکن می‌شد (آکسورثی، ۱۳۸۸: ۲۸۱-۲۸۰).

۴-۱- سادات در دشت مغان

نقطهٔ آغاز تغییر رویهٔ مذهبی نادر در جریان تاج‌گذاری وی در دشت مغان آشکار گردید. در این مراسم که نمایندگان طبقات مختلف با دقت و تیزبینی خاصی گزینش شده بودند، تعدادی از سادات نیز حضور داشتند. بدین منظور که گروهی با نفوذ در میان مردم باید در این مجلس حضور می‌یافتند تا شرایط سلطنت را بپذیرند و رضایت مردم در پی رضایت آن‌ها آسان به دست می‌آمد. در واقع، پس از آن که نادرشاه موافقت هیئت اعیان، علما، سادات و نمایندگان طبقات مختلف ایران را با شرایط خویش حاصل کرد، به منظور تأکید بیشتر بر اهمیت و جدی بودن این شرایط برای همه اهالی ایران، فرمانی به بزرگان مملکت صادر

کرد که از جمله مخاطبان آن سادات بودند. «... فرمان همایون شد آنکه بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی‌مقام و علما و فضلاء کربوبی احتشام اهالی شرع مبین متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی، و مستظلال سایه قصر بی‌قصور دولت ابد مدت ضل الهی، به مکارم بی‌دریغ خاقانی و عنایت از حد افزون قآنی امیدوار بوده.....» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۷۲؛ مروی، ۱۳۶۴، ج. ۳: ۹۸۰-۹۸۱). از جمله آنها میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام از کاشان، میرزا محمد حسین شریفی حسینی و میرزا اسماعیل شریفی حسینی کلانتر از شیراز، سید عبدالله جزایری از شوشتر، قوام‌الدین محمد سیفی حسینی قزوینی، سید احمد بن ابراهیم حسینی قزوینی و سید جعفر رضوی عاملی از قزوین، سید محمد خاتون‌آبادی از اصفهان، سید ابراهیم بن محمد باقر رضوی از همدان و سید حیدر عاملی از مشهد بودند (نراقی، ۱۳۴۵: ۱۵۰-۱۵۱، کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۱؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۴۴، ۴۵، ۲۳۰، ۶۶۵؛ استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۷۲؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۳۸؛ قزوینی، ۱۴۰۷: ۶۵، ۱۳۸؛ جزایری، ۱۴۰۹: ۱۸، ۱۳۶، ۱۷۹-۱۸۰). این کثرت نام‌ها در موقعیتی حساس، نشانگر موقعیت جدی سادات در سپهر سیاسی ایران بود که نادر برای تثبیت سلطنت، گریزی از آن نداشت. نادر که تا پیش از سلطنت، از مشروعیت خاندان صفوی برای دستیابی به تاج و تخت سود جسته و از مذهب تشیع نیز حمایت کرده بود، با شروط پیشنهادی خود برای پذیرش سلطنت، نه تنها خواستار گسست پیوند عمیق میان جامعه ایران با مشروعیت ریشه‌دار صفویان شد (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۶۷)، که حتی چنین قرار داد که ایرانیان اعمال مربوط به آیین شیعه را که شاه اسماعیل متداول کرده بود، نیز ترک کنند و مذهب جعفری را به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶۹؛ مروی، ۱۳۶۴، ج. ۳: ۹۸۰). این موارد با ذکر نام سادات در موقعیتی معنادار از متن وثیقه نامه سلطنت نادرشاه به روشنی گویای این تغییر رویکرد همراه با احتیاط اجتماعی نادرشاه است؛ چه او به خوبی از موقعیت اجتماعی ریشه دار سادات مطلع است؛ لذا در عین بیان تغییرات بنیادین در نسبت با صفویان، آنها را وثیقه مقبولیت اجتماعی سلطنت خود قرار می‌دهد. «در حدود دو قرن است که خاندان صفویه، تاج و تخت سلطنت را از تصرف سلاطین ترکمانیه که اهل سنت بوده‌اند گرفته و خود بر اریکه سلطنت نشسته‌اند، برای اینکه سلطنت خود را استحکامی بخشند، به‌فکرشان رسید، فیما بین اهم بنای سب و رفض گذاشته و به دستیابی این تدابیر آتش افروزند، و مردم را به جان یکدیگر اندازند. این تفرقه اندازی آنقدر پیش رفت، تا این که مسلمین دست از مقاتله کفره برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و غارت و نهب اموال و برادران، دینی خود شدند... اهالی این دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشتند.... در این اوان

سعادت نشان... که به عون عنایت باری و چیره‌دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نوائب بودند، هر یک از مکان و مسقر خود آسوده حال و رفاهیت پرور شدند و کار... تمام ممالک نظام یافت، تمام اهالی ممالک ایران را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر را در صحرای مغان در اردوی ظفر نمون احضار فرمود... لهذا همگی در مقام تمنا آمده و دست به دامن مرحمتش زده مستدعی فرسخ این عزیمت هستیم بندگان اقدس از راه مرحمت استدعا کمترینان را پذیرفته ... و کمترینان قلباً و لساناً و متفق اللفظ و الکلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترک تولای سلسله صفویه کرده...» (لاکهارت، ۱۳۳۱: ۱۴۴؛ قدوسی، ۱۳۳۹:

۳۰۲)

نمایان شدن رویکرد مذهبی نادرشاه، نقطه‌عزیمتی در باب شرایط سادات در این دوره بود. عده‌ای از آنها که از روی ترس یا وفاداری قبلی به نادر، با سیاست‌های وی موافق بودند، در تعامل با حکومت قرار گرفتند و عده‌ای نیز به سبب مخالفت با مذهب جعفری یا به جرم هواخواهی از صفویان، تضعیف یا حذف شدند.

قتل سید محمد خاتون‌آبادی در شورای دشت مغان را باید نخستین برخورد جدی نادر با سادات معارض دانست. وی که با پیشنهاد نادر در باب فرقه جعفری و جایگزین کردن آن با مذهب تشیع به مخالفت برخاسته بود، بی‌درنگ در همانجا به دستور نادر کشته شد (جزایری، ۱۴۰۹ق: ۱۷۹-۱۸۰؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۶۶۵). بنا به گفته خاتون‌آبادی، کینه نادرشاه نسبت به سید محمد به دوران نایب‌السلطنگی وی برمی‌گشته است. زمانی که نادر برای حل اختلاف شیعه و سنی عده‌ای از علما و سادات اصفهان را دور هم گردآورد تا موارد اختلافی در اذان را بردارند، سید محمد خاتون‌آبادی از این کار سر باز زده بود (خاتون‌آبادی، [بی‌تا]، ج. ۲: ۹). بدون شک وابستگی سید محمد خاتون‌آبادی به خاندان صفوی و مذهب تشیع، در تعارض آشکار با رویکردهای مذهبی نادرشاه قرار داشت. این در حالی است که برخی از سادات حاضر در دشت مغان، با وجود داشتن اعتقادات مشابه وی، برخلاف خاتون‌آبادی، احتمالاً به دلیل ترس و اجبار، همکاری با حکومت نادرشاه را پذیرفته بودند. از دیگر سادات خاتون‌آبادی، میر محمد حسین نیز همانند برادرش با برخی اعمال نادر موافق نبود. نادر در دوره نایب‌السلطنگی خود از خاتون‌آبادی درخواست کرد که فتوای کفرآمیزی علیه عثمانی‌ها، که درصدد الحاق ایران به خاک خود بودند، صادر کند؛ اما وی از این درخواست سرباز زد و حاضر به همکاری با نادرشاه نشد. هرچند این موضوع موجب خشم نادرشاه

گردید؛ اما به قتل خاتون‌آبادی منجر نشد (قزوینی، ۱۴۰۷ق: ۱۲۶-۱۲۷؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۱۹۸).

۲-۴- نادر و جایگزینی خاندان‌های سادات

در دوره مورد بحث گروه‌های دیگری از سادات نیز بودند که به جرم گرایش به خاندان صفوی، مورد غضب نادرشاه واقع شدند که این موضوع منجر به تضعیف یا از میان رفتن آنان گردید. بهترین نمونه در این زمینه سادات شریفی حسنی شیراز هستند که بیش از دو قرن منصب کلانتری شیراز را به صورت موروثی بر عهده داشتند. خاندان شریفی در شیراز از دو طایفه بودند که سادات شریفی حسینی از نسل میرسید شریف علامه جرجانی و سادات شریفی حسنی نیز از اولاد میر شریف شیرازی با اصلیتی استرآبادی بودند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۲: ۱۰۸۱). این دو خاندان همواره بر سر واگذاری تولیت و موقوفات آستان مقدس شاه‌چراغ، دچار اختلاف و منازعه بوده‌اند. پس از آن‌که میرزا ابوطالب شریفی حسنی در دوران هرج‌ومرج ناشی از تهاجم افغان‌ها، تولیت و موقوفات شاه‌چراغ را به زور از سادات شریفی حسینی سلب کرده بود، نادرشاه در حمایت از سادات شریفی حسینی، منصب تولیت را مجدداً به آنان بازگرداند (همان: ۱۰۸۱). گرچه در منابع اصلی این دوره، در مورد علت بی‌اعتنایی نادر به سادات شریفی حسنی، هیچ گزارشی نیامده، آقای بازماندگان خمیری معتقد است که نادرشاه، با توجه به اینکه این سادات را از یادگارهای عصر صفوی و دارای قدرت قابل توجهی می‌دانست، ترجیح داد از رقیب آن‌ها که قدرت چندانی نداشتند، حمایت کند (بازماندگان خمیری، ۱۳۹۹: ۳۷). به هر روی، پس از استرداد مقام تولیت شاه‌چراغ از دست سادات حسنی شریفی، قدر مسلم این است که روابط آن‌ها با نادر رو به تیرگی نهاد، تا جایی که هر کجا فرصت را مناسب می‌دیدند در شورش‌های فارس علیه نادر شرکت می‌کردند. در منابع از مشارکت میرزا ابوطالب کلانتر با محمد خان بلوچ بر ضد نادرشاه یاد شده است (کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۰). پس از مرگ میرزا ابوطالب، پسرش میرزا اسماعیل حسنی شریفی به منصب کلانتری شیراز دست یافت. نادرشاه که وجود این خاندان را با توجه به حمایت از مخالفینش، تهدیدی برای حکومت مرکزی می‌دانست، درصدد برآمد که دست آن‌ها را برای همیشه از شیراز کوتاه کند؛ بنابراین نادرشاه با قتل میرزا اسماعیل، منصب کلانتری را نیز به میرزا محمد حسین شریفی حسینی که از حامیان وفادارش بود، اعطا کرد (همان: ۲۳-۲۲، ۲۵؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۲: ۱۰۸۱).

از دیگر گروه‌های سادات که تقریباً به سرنوشتی شبیه سادات حسنی شریفی دچار شدند، سادات

شیخ‌الاسلامی^۱ کردستان بودند. نادرشاه در این منطقه، سعی داشت خاندان‌هایی را برکشد که مروج سیاست‌های مذهبی او باشند، بنابراین با واگذاری منصب شیخ‌الاسلامی به خاندان موالی که دارای گرایش‌های سنی بیشتری بودند، موقعیت سادات شیخ‌الاسلامی را که از حامیان خاندان صفوی بودند، تضعیف کرد (رحمتی و مظفری، ۱۳۹۹: ۲۶۶).

کنترل سادات مشعشی البته علتی متفاوت از این دو داشت. این خاندان که در اوایل حکومت صفوی استقلال خود در خوزستان را از دست داده بودند تا اواخر این حکومت، به عنوان والیان حویزه، به حکمرانی می‌پرداختند. از زمان تسلط افغانه تا سرکوب آن‌ها توسط نادر، ظاهراً هنوز مشعشعیان در حویزه، حکومت را در اختیار داشتند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۶-۱۱۷؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۴). بار دیگر نیز در سال ۱۱۴۵ ق، نادر برای دفع شورش محمد خان بلوچ که با ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر و اعراب حویزه همدست شده بود، عازم خوزستان شد و علاوه بر تصرف شوشتر، سید علی خان مشعشعی را که از والی‌گری حویزه معزول شده بود، دوباره به مقام خود بازگرداند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۲۰-۲۲۳؛ مروی، ۱۳۶۴، ج. ۱: ۳۴۲-۳۴۴؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۱۱۷-۱۱۹). تا این که در سال ۱۱۵۰ ق، نادر وجود این خاندان را به زیان امنیت کشور تلقی کرده و درصدد مقابله با آن‌ها برآمد. با توجه به سابقه خیانت‌های متوالی از سوی مشعشعیان و خطراتی که عشایر عرب پیرامون آن‌ها برای حکومت مرکزی به وجود می‌آوردند، براندازی این خاندان برای نادرشاه امری مهم و ضروری به نظر می‌رسید؛ لذا این شهر را به عنوان مرکز خوزستان به یکی از ماموران حکومت مرکزی به نام بیگلربیگی سپرد و حکومت مشعشعیان فقط به دورق محدود گردید (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۲۳).

بدین ترتیب می‌توان گفت الگوی نادرشاه برای کنترل سادات مدعی از رویه واحدی پیروی نمی‌کرد؛ بلکه به تناسب جایگاه آنها و خطرات موجود حول محور آنها کنش‌های مختلفی داشت؛ درحالی‌که در خصوص سادات شریفی، با برکشیدن رقیب سنتی آنها و در مورد سادات مشعشعی با محدود کردن آنها با توجه به موقعیت حساس قلمرو آنها با آنها رفتار کرد در قبال سادات کردستان روش جابجایی به عنوان راهبردی مذهبی-سیاسی را در پیش گرفت.

۳-۴- تقلیل نقش‌های اداری و موقعیت اقتصادی سادات

یکی دیگر از مصادیق تقابل و تقلیل نقش سادات توسط نادر، بازنگری در باب دایره اقتدار اداری آنها بود.

از آن جمله منصب صدر بود که در دوره صفوی در کنار شیخ الاسلامی جایگاهی ویژه داشت. این مقام که در دوره صفوی ویژه سادات بود، علاوه بر تعیین حکام شرع و مباشران اوقاف، وظایفی دیگری مهم دیگری را نیز بر عهده داشت (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲)؛ اما نگرش نادرشاه متفاوت بود. او پس از قتل میرزا ابوالحسن صدرالصدور در دشت مغان، منصب صدارت عامه و خاصه و شیخ‌الاسلامی را با هم ادغام کرد و به یکی از حامیان وفادارش به نام میرزا ابوالقاسم کاشانی تفویض کرد (شعبانی، ۱۳۸۷: ۲۶۰-۲۶۱).

به تناسب این تغییر، موقعیت اقتصادی سادات که ناشی از اوقاف بود نیز تحت‌الشعاع قرار گرفت. در دوره صفویه نهاد اقتصادی وقف به عنوان زیر مجموعه نهاد صدارت (سفرنامه تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۸۸) همیشه در اختیار سادات بوده است. در دوره نادرشاه، با هدف کاهش منابع درآمد اعضای نهاد دینی و اختصاص این درآمدها برای تأمین هزینه‌های امور نظامی (هنوی، ۱۳۸۳: ۱۶۰؛ اوتر، ۱۳۶۳: ۱۳۷؛ فریزر، ۱۳۶۳: ۸۳)، بسیاری از این موقوفات توسط حکومت مرکزی مصادره گردید.

منصب تولیت به عنوان موقعیت اختصاصی سادات نیز چنین سرنوشتی یافت؛ برای نمونه، مدرسه منصوریه شیراز از مدارس مذهبی دوره صفوی که توسط سادات دشتکی ساخته شده و تولیت آن بر عهده فرزندان ذکور از همین خاندان بود، شامل چندین قریه و مزرعه وقف می‌شد که بسیاری از آن‌ها توسط نادرشاه به خالصه تبدیل شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۲: ۱۲۲۰). از همین خاندان، املاکی که سید صدرالدین علی حسینی دشتکی شیرازی در اواخر دوره صفوی در نیشابور خریداری و وقف فرزندان خود کرده بود، در زمان نادرشاه خالصه امور دیوانی گردید (همان: ۱۰۴۵). آستان قدس رضوی در مشهد نیز دارای موقوفات گسترده‌ای بود که متولیان آن عمدتاً از سادات رضوی به‌شمار می‌رفتند. با آغاز حکومت نادر، این موقوفات از حوزه اختیار سادات خارج و درآمدهای حاصل از آن جهت تأمین مخارج حکومت مرکزی مصادره گردید (سوزنچی کاشانی و شعبانی، ۱۳۹۳: ۸۱-۸۵). در قزوین نیز، املاک وقفی آستانه امامزاده حسین، که سادات مرعشی از دوران صفوی از محل آن امرار معاش می‌کردند، به فرمان نادرشاه در شمار خالصات دولتی قرار گرفت (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۱: ۸۶، ۲۲۲). به دنبال آن، تصرف موقوفات توسط نادر در تنزل مناصب صدر و تولیت نیز مؤثر بود.

شاید از این رو بود که در این دوره با بی‌اهمیتی به نهاد دین و مذهب تشیع و همچنین تشدید رویکردهای نادر، عده‌ای از سادات عزلت‌نشین یا به هند مهاجرت کردند؛ برای نمونه، سید نورالدین جزایری که پس از وفات پدرش، مناصب شرعی و دینی شوشتر به او محول شده بود و همواره در بسیاری از مباحث دینی حضور داشت، به سبب سیاست‌های مذهبی نادرشاه، به اجبار گوشه‌نشینی اختیار کرد و از

معاشرت با مردم پرهیز کرد (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۰۶-۱۰۷). سید محمدتقی رضوی نیز که در اواخر حکومت صفوی، تولیت آستان مقدس امام رضا (ع) را برعهده داشت، با بی‌اعتنایی به نادر و برادرش، بقیه عمر را در آن مکان مقدس به عبادت و تدریس گذراند (قزوینی، ۱۴۰۷ق: ۸۴). از میان سادات گلستانه، میر محمد اسحاق و میر مرتضی که در آغاز حکومت نادرشاه عهده‌دار مناصب دولتی در مناطق غربی ایران بودند و میرزا شرف‌الدین علی حسینی، از بیم ستمگری‌های وی به هند مهاجرت کردند (گلستانه، ۱۳۵۶: ۲-۳؛ آذربئیگدلی، ۱۳۷۸: ۶۸۱).

۴-۴- همراهی نادرشاه با سادات همراستا

بررسی موقعیت سادات در این دوره صرفاً به تقابل آن‌ها با نادرشاه ختم نمی‌شد؛ بلکه عده‌ای اندکی از آن‌ها نیز به ناچار و از ترس کشته شدن و تعدادی دیگر نیز بنا به روابط خوبی که قبل از سلطنت با نادر داشتند، در تعامل با حکومت قرار گرفتند. نکته‌ی حائز اهمیت در این زمینه آن است که کارکرد سادات در این دوره، برخلاف عصر صفوی، با هدف مشروعیت‌بخشی به حکومت نادرشاه صورت نگرفت؛ بلکه بهره‌گیری از ظرفیت‌های این گروه در راستای تحقق اهداف سیاسی و مذهبی وی دنبال می‌شد.

از جمله سادات مورد اعتماد نادرشاه که از حامیان وی در تقابل با طرفداران خاندان صفوی نیز به‌شمار می‌رفت، می‌توان به میرزا ابوالقاسم کاشانی اشاره کرد. وی از سادات بزرگ کاشان بود که مدتی امام جماعت و جمعه این شهر را برعهده داشت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۹۴-۳۹۵). سابقه روابط حسنه میرزا ابوالقاسم با نادرشاه به دوران پیش از سلطنت وی بازمی‌گردد. وقتی که در سال ۱۱۴۳ق اشرف افغان در نبرد مهماندوست از نادر شکست خورد و مجبور به تخلیه شهر کاشان شد، نادر در تعقیب او، در این شهر مورد استقبال میرزا ابوالقاسم قرار گرفت و چنان شیفته رفتار و عقاید وی گردید که اهالی کاشان را از پرداخت مالیات معاف کرد و مانع تهاجم سپاهیان به این شهر شد. پس از آن بود که میرزا به دعوت نادر به اردوگاه وی در فارس و اصفهان رفت و نادر نیز او را بسیار عزیز و محترم شمرد (نراقی، ۱۳۴۵: ۱۴۸). میرزا ابوالقاسم به سبب روابط نیکویی که با نادر داشت همواره از طرف او برای حل اختلافاتش با تهماسب دوم واسطه می‌شد؛ برای نمونه، پس از فتح اصفهان میرزا ابوالقاسم به درخواست نادر به دربار شاه صفوی رفت و رضایت تهماسب را برای عقد خواهرانش با نادر و پسرش رضا قلی میرزا به دست آورد (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۱: ۱۲۰-۱۲۱؛ استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۶). بار دیگر نیز در سال ۱۱۴۴ق زمانی که تهماسب دوم به

مصالحه با عثمانی تن داده بود، میرزا از طرف نادر به نزد تهماسب رفت و نتایج زیان‌بار آن را به وی گوشزد کرد (همان: ۱۸۰). یا همو بود که در پی شکست تهماسب دوم از احمدپاشای عثمانی در سال ۱۱۴۵ق، در نامه‌ای به نادر، وی را از این واقعه باخبر کرد و خواستار آمدن نادر از خراسان به اصفهان شد (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۱: ۲۲۲-۲۲۴). در مراسم تاج‌گذاری نادر در شورای دشت مغان، میرزا ابوالقاسم نیز به نمایندگی از مردم کاشان حضور یافت و علاوه بر ابلاغ پیام تاریخی نادر به شورا، واسط مذاکرات میان نادر و مجمع نمایندگان بود (نراقی، ۱۳۴۵: ۱۵۰-۱۵۱). وی همچنین پس از رسیدن نادر به سلطنت، از جمله کسانی بود که با عنوان صدرالصدور ایران به همراه ملاعلی اکبر ملاحی و عبدالباقی خان زنگنه به استانبول فرستاده شد تا برای حل اختلافات مذهبی با دولت عثمانی به مذاکره بپردازند (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۲: ۴۸۰؛ لاکهارت، ۱۳۳۱: ۱۴۳).

یکی دیگر از ساداتی که قبل و بعد از سلطنت، همواره روابط دوستانه‌ای با نادر داشت، میرزا محمدحسین شریفی حسینی بود که شرح بازستانی منصب تولیت شاهچراغ و کلاتری شیراز از خاندان رقیبش در مباحث پیشین گفته شد. به هر روی، پس از این قضیه، میرزا محمدحسین که واگذاری این مناصب را مرهون حمایت‌های نادر می‌دانست، گرایش بیشتری به وی پیدا کرد، تا جایی که در شورای دشت مغان حضور یافت و از سلطنت نادرشاه پشتیبانی کرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۳۶-۵۳۵). این روابط دوستانه در دوران سلطنت نادرشاه نیز با شدت بیشتری استمرار یافت؛ به‌گونه‌ای که پس از شورش محمدتقی‌خان بیگلریگی در شیراز، که خسارات فراوانی به‌دنبال داشت، میرزا محمدحسین شریفی به دستور نادرشاه با احترام به اردوگاه لشکریان در قفقاز پیوست (کلاتر، ۱۳۶۲: ۱۷-۱۹؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۶۷-۵۶۸).

از میان خاندان جزایری، سید عبدالله در تعامل با حکومت نادرشاه بود. وی در فضای پررعب دشت مغان، خطبه‌ای بلیغ در مراسم تهنیت جلوس نادرشاه ایراد کرد که ترس را از دل حاضران زدود و تحسین نادرشاه و دیگر بزرگان را برانگیخت (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ کشمیری، ۱۳۸۷: ۲۷۶؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۴۵۷). سید عبدالله از جمله افرادی بود که به دستور نادرشاه در مباحثات و مناظرات مذهبی که برای حل اختلافات شیعه و سنی در شهر نجف برپا شده بود، حضور یافت و مناظرات شایسته‌ای را با سران مذاهب اربعه انجام داد (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۱۲). وی همچنین پس از وفات پدرش نورالدین در سال ۱۱۵۸ق، تمام مناصب شرعی وی در شوشتر را از طرف نادرشاه بر عهده گرفت (همان: ۱۰۹). جزایری همچنین در این دوره که بسیاری از علما و سادات به سبب سیاست‌های مذهبی نادر گوشه‌عزلت برگزیده بودند، به تدریس

علوم دینی ادامه داد و شاگردان بسیاری تربیت کرد که اسامی آنها در تذکره شوشتر ثبت شده است (جزایری، ۱۳۴۸: ۱۶۹-۱۷۶).

در ادامه، لازم است به چند تن دیگر از سادات هم‌سو با نادرشاه که در حکومت با وی همکاری داشتند نیز اشاره شود. برای نمونه، میرزا قوام‌الدین محمد سیفی قزوینی در حمایت از نادرشاه در دشت مغان، عبارت «الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ» را به‌عنوان ماده تاریخ جلوس وی ثبت کرد. در پی آن، سکه‌ای به نام نادرشاه ضرب شد که در یک طرف آن تاریخ قوامی و در طرف دیگر نام نادرشاه حک گردید (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۷۲؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۱: ۵۳۸). البته در مخالفت با این ماده تاریخ، برخی شاعران هواخواه صفوی نیز آن را «أَلَا خَيْرٌ فِي مَا وَقَعَ» خواندند که با آگاهی نادر از این موضوع، بسیاری از این شاعران به قتل رسیدند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۷۲؛ مروی، ۱۳۶۴، ج. ۲: ۴۵۷).

سید جعفر عاملی رضوی قزوینی که پس از سال‌ها اقامت در جبل عامل لبنان، به دعوت نادرشاه به قزوین بازگشته بود، در شورای دشت مغان حضور یافت. وی تمام شرایط نادر برای پذیرفتن سلطنت را پذیرفت و پس از آن با لقب صدرالصدور مورد احترام حکومت نادر قرار گرفت (تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۱۳۸). سید حیدر عاملی نیز از مشهد در شورای دشت مغان حضور پیدا کرد و در حکومت نادرشاه منصب قضاوت این شهر را بر عهده داشت (قزوینی، ۱۴۰۷ق: ۱۳۹-۱۴۱؛ جزایری، ۱۴۰۹ق: ۱۳۶؛ تهرانی، ۱۳۷۲، ج. ۶: ۲۳۰). سید ماجد بن ابراهیم حسینی از سادات پشت‌مشهدی^۱ کاشان نیز از سوی نادرشاه برای مناظره و گفت‌وگوی علمای سنی و شیعه، راهی عراق شده بود (ضرابی، ۱۳۵۶: ۲۸۷). سید نصرالله موسوی حائری نیز از جمله شخصیت‌های مورد توجه نادرشاه بود که در سال ۱۱۵۶ق به نجف اعزام شد و در انجمن دینی این شهر، که با هدف تقریب میان مذاهب شیعه و سنی تشکیل شده بود، شرکت کرد. وی همچنین پس از برگزاری این اجلاس، به‌منظور درخواست برپایی نماز جماعت برای پیروان مذهب جعفری در کنار مذاهب اهل سنت، به‌دستور نادرشاه به مکه مکرمه فرستاده شد (امین، ۱۴۰۳ق: ۱۰: ۲۰۰، ۲۱۳-۲۱۴؛ جزایری، ۱۴۰۹ق: ۸۳-۸۵). از سادات گلستانه نیز، میرزا محمدتقی همواره مورد تکریم نادرشاه بود؛ وی علاوه بر حکومت همدان و کرمانشاه، مناصب مهمی همچون مستوفی‌الممالکی و میرزاباشی‌گری عراق را نیز به‌دست آورد (گلستانه، ۱۳۵۶: ۱۳۳). میرزا قوام‌الدین حسینی طباطبایی نیز که منصب کلاتری بهبهان را بر عهده داشت، پس از ایستادگی قاطع در برابر محمود افغان و مخالفت با محمد خان بلوچ، مورد اعتماد و احترام نادرشاه قرار گرفت و نه تنها بر مناصب وی افزوده شد؛ بلکه حق مداخله در تمامی امور دیوانی

کهگیلویه نیز از سوی نادرشاه به او تفویض شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج. ۲: ۱۴۷۵). افزون بر این، در عالم‌آرای نادری به یکی از سادات به‌نام سید علی خبوشانی اشاره شده است که در سال ۱۱۵۳ ق، به فرمان نادرشاه، به وزارت ایالت کابل منصوب گردید (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۲: ۷۶۴). میرزا عبدالباقی طبیب موسوی اصفهانی یکی دیگر از ساداتی بود که علاوه بر ذوق شاعری، برای مدتی حکیم‌باشی نادرشاه را بر عهده داشت و در سفر به هندوستان نیز وی را همراهی کرد (آذریبگدلی، ۱۳۷۸: ۵۸۴؛ صبای گویاموی، ۱۳۴۳: ۴۹۹).

بر این مجموعه باید خاندان‌هایی از سادات که تولیت بقاع متبرکه امامان و امام زادگان را در اختیار داشتند، نیز افزود. در دوره نادرشاه سادات به مانند عصر صفوی به صورت موروثی منصب تولیت را که از مناصب اختصاصی آن‌ها به شمار می‌آمد بر عهده داشتند، با این تفاوت که قدرت و نفوذ متولیان به سبب سیاست‌های مذهبی نادر نسبت به دوره قبل تا حدودی کاسته شد، به ویژه آن که بسیاری از موقوفات این اماکن مقدس، توسط حکومت مرکزی ضبط گردید.

از آن جمله، میرزا محمدرضا رضوی و عبدالحی رضوی از متولیان سادات رضوی در دوره سلطنت نادرشاه بودند (حسن‌آبادی، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۹). از مهم‌ترین رویدادهای دوره تولیت میرزا محمدرضا رضوی، اعزام وی از سوی نادرشاه به‌عنوان واسطه صلح با محمدحسین زعفرانلو، یکی از بزرگان اکراد خراسان، بود که در جریان آن توانست رضایت محمدحسین را برای ازدواج خواهرش با پادشاه افشار جلب کند (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۱: ۷۷).

در ارتباط با منصب تولیت آستان قدس رضوی، باید به میرزا سیدمحمد حسینی مرعشی، از نوادگان شاه سلیمان صفوی، اشاره کرد. نادرشاه پس از بازگشت از هندوستان، سیدمحمد را همراه با مادرش از اصفهان به مشهد مقدس فراخواند و علاوه بر تولیت آستان قدس، صدرالممالکی ایران را نیز به وی اعطا کرد تا از طریق این منصب، سیدمحمد را تحت نظر داشته باشد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۹۴؛ هاشم‌میرزا، ۱۳۷۹: ۸۶-۸۷). با توجه به اینکه سیدمحمد در همراهی با شاه تهماسب دوم مورد توجه و حمایت حامیان صفوی قرار گرفته بود، نادر حضور او را تهدیدی برای خود تلقی می‌کرد؛ تا جایی که، بنا بر گفته محمدخلیل مرعشی، نادر حتی قصد داشت وی را از میان بردارد؛ اما با وساطت و تضرع مادر سیدمحمد از تصمیم خود منصرف شد و آنان را به اصفهان بازگرداند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۹۵). سیدمحمد پس از وفات مادرش، مجدداً از سوی نادرشاه به تولیت آستان قدس منصوب گردید و بنا به اعتمادی که نادرشاه به وی داشت، به همراه گروهی از علمای شیعه خراسان به مجمعی در نخبجان اعزام شد تا در خصوص حقانیت

دین اسلام و صحت و سقم مذهب جعفری، با علمای عثمانی، کشیشان مسیحی و رهبانان یهود به مناظره پردازد. پس از دو ماه و نیم بحث و مناظره، سیدمحمد گزارش این مجمع را به نادرشاه تقدیم کرد (همان: ۹۵-۹۶). نادرشاه در واپسین سال‌های حکومت خویش، حفاظت از قلعه مشهد مقدس را به میرزا سیدمحمد متولی واگذار کرد و وی نیز تا پس از وفات نادرشاه، مسئولیت این امر مهم را برعهده داشت. میر سیدمحمد متولی در دوران سلطنت سایر پادشاهان افشاری، همچنان بر منصب تولیت آستان قدس رضوی باقی ماند؛ تا آن‌که با برکناری شاهرخ میرزا، به مدت کوتاهی با عنوان شاه سلیمان ثانی بر تخت سلطنت نشست (هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۹۰-۱۱۰).

از آنچه در اسناد دوره صفویه آمده می‌توان فهمید که تولیت آستانه امامزاده حسین قزوین نیز به طور موروثی در دست سادات مرعشی قزوین بوده است؛ لیکن در دوره نادرشاه، مداخلاتی در روند توارث این منصب توسط سایر سادات برای تصاحب آن به وجود آمد. در سال ۱۱۵۴ق، یکی از سادات به نام سید علی قزوینی، پس از درگذشت میر فخرالدین مرعشی که فرزند ذکوری نداشت، مدعی تولیت آستانه امامزاده حسین گردید و فرمانی از نادرشاه مبنی بر اعطای این منصب دریافت کرد. این تفویض مقام به سید علی با اعتراض میر عبدالعظیم مرعشی، برادرزاده میرفخرالدین و متولی شرعی آستانه، مواجه شد. وی نیز با ارسال نامه‌ای که در آن تصریح شده بود تولیت این آستان از دیرباز بر عهده خاندان آنان بوده است، فرمان جدیدی از نادرشاه مبنی بر واگذاری مجدد تولیت آستانه امامزاده حسین دریافت کرد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۱: ۲۱۲-۲۱۸).

تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه در قم نیز از نیمه دوم تا پایان حکومت صفوی، به شکلی موروثی در اختیار فرزندان و نوادگان میرزا حبیب‌الله، پسر اول سید حسین کرکی، بوده است. در سال ۱۱۴۲ق، میرزا سید محمد رحیم، از همین خاندان، به فرمان شاه تهماسب دوم، به منصب تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه تنفیذ شد و تا پس از ۱۱۵۷ق، یعنی اواخر حکومت نادرشاه، در این مقام ابقا شده بود (رضایی، ۱۳۸۴: ۱۹۱). متولیان آستان شاه عبدالعظیم حسنی در ری نیز در دوره صفوی از میان فرزندان و نوادگان سید حسین مجتهدکرکی انتخاب می‌شده‌اند. در این دوره از میرزا محمد علی صدرالممالک که یکی از نوادگان سید حسین از نسل سید عبدالعال بود، یاد شده که از طرف نادرشاه به تولیت آستان عبدالعظیم حسنی منصوب شده است (هدایتی، ۱۳۱۸: ۲۲؛ قائدان، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

از آنچه در این بخش گفته شد می‌توان نتیجه گرفت نادرشاه با اذعان به منزلت اجتماعی سادات آن هم در چنان شرایط خاصی، در صورت عدم تعارض جدی، به تقابل با سادات برنخواست؛ بلکه سعی کرد از

موقعیت اجتماعی آنها در جهت پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره‌بردار؛ با این حال بنابر سوابق خاندان‌های مذکور در عصر صفوی، در توجه به برخی از آنها جانب احتیاط را نگه می‌داشت. در عین حال راهبرد کلان او توجه به خاندان‌هایی بود که در دوره صفویه در کانون قدرت نبودند یا آنکه موقعیت آنها در ساختار اداری صفویان چندان مهم نبود.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند سقوط حکومت صفوی در اثر هجوم افغانه سنی مذهب، پیامدهای مختلفی برای سادات به همراه داشت. در جریان این حملات پاره‌ای از سادات در اصفهان و دیگر نواحی ایران، بلافاصله و یا با وجود مقاومت زیاد در برابر افغان‌ها کشته شدند، و تعدادی دیگر نیز که از این تهاجم ویرانگر، جان سالم به در برده بودند، در جست‌وجوی محیطی مناسب برای ادامه زندگی و فعالیت‌های دینی و اقتصادی خود، به شهرهای و روستاهای اطراف و حتی سرزمین‌های همجواری چون عراق و هند مهاجرت کردند.

از طرفی، با سرکوب افغان‌ها توسط نادر و تأسیس حکومت افشاریه، این انتظار می‌رفت که سادات موقعیت ممتازی را که از دست داده بودند، دوباره بازیابند؛ اما سیاست‌های متفاوت وی با صفویان، این امید را به یأس بدل کرد. بر همین مبنا، در این دوره عده‌ای از سادات به سبب مخالفت با الغای مذهب تشیع، مخاطره انداختن حکومت مرکزی یا به جرم هواخواهی از صفویان، توسط نادرشاه تضعیف یا حتی کشته شدند و تعدادی دیگر نیز به دلایلی چون بی‌اهمیتی به نهاد دین و مذهب تشیع و تشدید رفتارهای مستبدانه نادر، گوشه‌نشین شدند یا به هند مهاجرت کردند.

تضعیف موقعیت‌های اداری سادات نیز یکی دیگر از سیاست‌های نادر بود. بر همین مبنا دیگر شاهد حضور پررنگ سادات در موقعیت‌های اختصاصی حکومت نیستیم. تا جایی که مقام‌های شاخص صدر و تولیت به شدت تضعیف شدند تا عملاً موقعیت‌های اقتصادی ناشی از آن برای سادات نیز تحت الشعاع قرار گیرد. با این حال نادر که به خوبی به موقعیت اجتماعی سادات در ایران اشراف داشت، ضمن رعایت اصل تضعیف و کنترل سادات، در مواقعی سعی کرد خاندان‌هایی از آنها را برکشد که در عصر صفوی به هر ترتیب از قدرت برکنار بودند یا در موقعیتی نه چندان مهم سابقه داشتند. این رویکرد در شورای دشت مغان بروز یافت و بعداً در نظام اداری نه چندان دیرپای نادرشاه دنبال شد.

به هر ترتیب با در نظر گرفتن همه جوانب، موقعیت سادات در سپهر سیاسی ایران از سقوط صفویه تا

مرگ نادرشاه، هرگز به جایگاه خود در عصر صفوی برنگشت و آنچه از آن همه نفوذ در عصر صفوی بر ساخته شده بود با سیاست کنترلی نادر شاه با تضعیف، جابجایی، کنترل و حذف مواجه شد. هرچند نادر نیز همچون دیگر حکومت‌ها متوجه موقعیت اجتماعی آنها بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. از سادات حسینی کردستان که نسب خود را با چند واسطه به امام رضا(ع) می‌رسانند و از عهد سلطان سنجر سلجوقی لقب شیخ‌الاسلامی داشتند (ر.ک: مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۲۴۸).
۲. ابن عنبه در کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، خاندان گلستانه را از سادات حسینی ساکن اصفهان معرفی می‌کند (ر.ک: ابن عنبه، ۱۳۶۲: ۸۱).
۳. پشت‌مشهد یکی از محلات مشهور کاشان است که مقبره حبیب بن موسی در آنجا قرار دارد. البته عده‌ای نیز وی را از فرزندان امام محمد باقر(ع) به‌شمار آورده‌اند. سادات پشت‌مشهدی به‌دلیل سکونت در این محل به این نام شهرت یافته‌اند (خوانساری، ۱۳۹۰: ۱۲۷/۲).

منابع

- آقابزرگ‌تهرانی، م.ح. (۱۳۷۲). الکواکب‌المنتشرة فی القرن‌الثانی بعد العشرة. به اهتمام ع.ن. منزوی. تهران: دانشگاه تهران.
- آقاجری، س.ه.، و الهیاری، ح. (۱۳۹۴). جایگاه سادات در منصب کلانتری در دوره صفویه. جامعه‌شناسی تاریخی، ۱، ۳۷-۵۷.
- آذر بیگدلی، ل. (۱۳۷۸). آتشکده آذر. به تصحیح ه. محدث. تهران: امیرکبیر
- آزاد کشمیری، م.ع. (۱۳۸۷). نجوم‌السماء فی تراجم‌العلماء. به تصحیح ه. محدث. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی و نشر بین‌الملل.
- آکسورثی، م. (۱۳۸۸). شمشیر ایران نادرشاه. ترجمه م.ح. آریا. تهران: اساطیر.
- ابن عنبه، ا. (۱۳۶۲). عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب. به اهتمام م.ح. آل طالقانی. قم: شریف‌الرضی.
- استرآبادی، م.م. (۱۳۷۷). جهانگشای نادری. به تصحیح س.ع. انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- امین، م. (۱۴۰۳ق). اعیان‌الشیعه. ج ۱۰. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- اوتر، ژ. (۱۳۶۳). سفرنامه ژان اوتر. ترجمه ع. اقبالی. تهران: جاویدان.

- بازماندگان خمیری، ا. (۱۳۹۹). نظام دیوان‌سالاری فارس در دوره افشاریه. پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱، ۲۶-۴۴.
- تاورنیه، ژ ب. (۱۳۶۹). سفرنامه تاورنیه. ترجمه ا. نوری. به اهتمام ح. شیرانی. تهران: سنایی و تایید.
- جزایری، س.ع. (۱۴۰۹ق). الاجازه‌الکبیره. قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی (ره).
- جزایری، س.ع. (۱۳۴۸). تذکره شوستر. اهواز: کتابفروشی صافی، چاپ افست تهران.
- حدیث نادرشاهی. (۱۳۷۶). به تصحیح ر. شعبانی. تهران: بعثت.
- حزین، م.ع. (۱۳۳۲). تاریخ حزین. اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- حزین، م.ع. (۱۳۷۵). تذکره المعاصرین. تصحیح م. سالک. تهران: سایه.
- حسن‌آبادی، ا. (۱۳۸۷). سادات رضوی در مشهد از آغاز تا پایان قاجاریه. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حسینی یزدی، س.م.ع. (۱۳۷۸). دانشمندان خوانسار. قم: کنگره محقق خوانساری.
- خاتون‌آبادی، س.ح. [بی‌تا]. أغصان‌الطیبه. ج ۲. متعلق به مجموعه فرهنگی تخت فولاد اصفهان، [بی‌جا].
- خاتون‌آبادی، م.م.ح. (۱۳۷۸). مناقب الفضلاء. به کوشش ج. جهانبخش. قم: مرکز تحقیقات دارالحدیث.
- خوانساری، م.ب. (۱۳۹۰ق). روضات الجنات فی أحوال العلما و سادات. ج ۲، ج ۴، ج ۷. قم: اسماعیلیان.
- دهقانی، م. (۱۳۹۹). نقش و جایگاه در دوره فترت افغان و پادشاهی افشاریه (۱۱۳۵-۱۱۶۳ق). تاریخ تمدن اسلامی، ۲، ۴۱۹-۴۳۵.
- رحمتی، م. و مظفری، پ. (۱۳۹۹). نادرشاه افشار و اعطای منصب شیخ‌الاسلامی کردستان به خاندان موالی (۱۱۶۰ق). مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۱۶، ۲۵۳-۲۷۱.
- رضایی، ح. (۱۳۸۴). تاریخ متولیان آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه (س). قم: زائر.
- رضوی، م.م.ب. (۱۳۵۲). شجره طیبه در آنساب سلسله سادات علویه رضویه. به اهتمام م.ت. مدرس رضوی. تهران: چاپخانه حیدری.
- رنجبر، م.ع. (۱۳۸۲). مشعشعیان؛ ماهیت فکری-اجتماعی و فرایند تحولات تاریخی. تهران: آگه.
- سوزنچی کاشانی، ع. و شعبانی، ر. (۱۳۹۳). تاثیر سیاست‌های وقفی نادرشاه و علیشاه افشار بر کاهش یا رشد موقوفات آستان قدس رضوی. پژوهش‌نامه تاریخ، ۳۴، ۷۹-۹۸.
- شعبانی، ر. (۱۳۸۷). تاریخ مختصر ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه. تهران: سخن.
- شوشتری، م.ع. (۱۳۶۳). تحفه‌العالم و ذیل تحفه. به اهتمام ص. موحد. تهران: طهوری.

- صبا گوپاموی، م.م.ح. (۱۳۴۳). تذکره روز روشن. تصحیح م.ح. رکنزاده آدمیت. تهران: کتابخانه رازی.
- عبدی، ز. (۱۳۹۴). رویکرد دینی نادرشاه و تاثیر آن بر شیعیان و علما شیعه. شیعه‌شناسی، ۵۲، ۱۳۵-۱۶۶.
- غفاری کاشانی، ا. (۱۳۶۹). گلشن مراد. به اهتمام غ. طباطبایی مجد. تهران: زرین.
- فریزر، ج.ب. (۱۳۶۳). تاریخ نادرشاه افشار و مختصری از سلاطین مغول در هند. ترجمه ا. ناصرالملک. تهران: پاسارگاد.
- فسایی، م.حسن. (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری. تصحیح م. رستگار فسایی. ۲ ج. تهران: امیرکبیر.
- قائدان، ع.ا. (۱۳۸۲). آستان مقدس حضرت عبدالعظیم در گذشته و حال. قم: موسسه دارالحدیث.
- قدوسی، محمد حسین. (۱۳۳۹). نادرنامه، بی جا، انجمن آثار ملی خراسان
- قزوینی، ع. (۱۴۰۷ق). تتمیم أمل الأمل. به کوشش س.م. مرعشی نجفی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی.
- کسروی، ا. (۱۳۸۴). تاریخ پانصد ساله خوزستان. تهران: دنیای کتاب.
- کلانتر ضرابی، ع. (۱۳۵۶). تاریخ کاشان. به کوشش ا. افشار. تهران: امیرکبیر.
- گلستانه، ا. (۱۳۵۶). مجمل التواریخ. تصحیح س.م.ت. مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- لاکهارت، ل. (۱۳۳۱). نادرشاه. ترجمه ر. مشفق همدانی. تهران: چاپخانه شرق.
- مدرسی تبریزی، م.ع. (۱۳۹۵). ریحانه الأدب. ج ۴. قم: موسسه امام صادق (ع).
- مدرسی طباطبایی، س.ح. (۱۳۶۱). برگی از تاریخ قزوین. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی.
- مردوخ کردستانی، ش.م. (۱۳۷۹). تاریخ مردوخ. تهران: کارنگ.
- مرعشی صفوی، م.خ. (۱۳۶۲). مجمع التواریخ. تصحیح ع. اقبال آشتیانی. تهران: طهوری و سنائی.
- مروی، م.ک. (۱۳۶۴). عالم آرای نادری. تصحیح م.ا. ریاحی. ۳ ج. تهران: زوار.
- معلم حبیب‌آبادی، م.ع. (۱۳۶۲). مکارم الآثار در أحوال رجال و علما در دوره قاجار. ج ۴. اصفهان: موسسه نشر نفائس مخطوطات.
- موسوی، س.م. (۱۳۸۶). اعلام اصفهان. تصحیح غ. نصرالهی. ج ۱. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸). تذکره الملوک. به کوشش م. دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.

- میرزا محمد کلانتر (۱۳۶۲). روزنامه میرزا محمد. تصحیح ع. اقبال آشتیانی. تهران: طهوری و سنائی
- مینورسکی، و.ف. (۱۳۸۷). ایران در زمان نادرشاه. ترجمه غ. رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب
- نراقی، حسن. (۱۳۴۵). تاریخ اجتماعی کاشان. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
- هاشم‌زاده محمدیه، ع.، و آقاجری، س.ه. (۱۳۸۸). حمایت‌های مالی حاکمان اوده از عتبات: بازنگری مفهوم پول هندی. تاریخ اسلام و ایران، ۲، ۱۵۳-۱۸۲.
- هاشم میرزا (۱۳۷۹). زیور آل داود. تصحیح ع. نوایی. تهران: میراث مکتوب.
- هاشمی، م.ق. (۱۳۸۱). تاریخ پانصد ساله خاندان شهرستانی. اصفهان: مولف.
- هدایتی، س.ا. (۱۳۱۸). تاریخ سادات حسینی ری. تهران: [بی‌نا].
- هنوی، ج. (۱۳۸۳). زندگی نادرشاه. ترجمه ا. دولت‌شاهی. تهران: علمی و فرهنگی.
- List of Sources with English handwriting
- Abdi, Zahra (2014), "Nader Shah's religious approach and its influence on Shiites and Shiite scholars", A Quarterly for Shia Studies, Volume 13, Issue 52, Pages 135-166. [In Persian]
- Aghajari, Seyed Hashem and Hasan Allahyari (2015), "Sadat's position as a sheriff in the Safavid period", Historical sociology, Volume 7, Issue 1, Pages 37-57. [In Persian]
- Amin, Mohsen (1982), Ayan al-Shia, Vol. 10, Beirut: Dar al-Taarif for publications. [In Persian]
- Aqabuzorg Tehrani, Mohammad Mohsen (1993), al-Kawakab al-Muntashreh wafi al-Qarn al-Thani baad al-Ashra, by Ali Naghi Monzawi, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Axworthy, Michael (2009), Sword of Persia: Nader shah, translated by Mohammad Hossein Arya, Tehran Asatir. [In Persian]
- Azad Kashmiri, Muhammad Ali (2008), Astronomy of al-Sama fi Torajum al-A'lma, edited by Mir Hashim Mohadeth, Tehran: Organization of Islamic Propaganda and International Publishing. [In Persian]
- Azar Bigdeli, Lotfali Big (1999), Atashkadeh-ye Azar, edited by Mir Hashim Mohadeth, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Bazmandegan Khamiri, Ahmad (2020), "Fars' s Bureaucratic System during the Afsharid Period", Iranian Studies, Volume 10, Issue 1, Pages 26-44. [In Persian]
- Dehghani, Mehdi (2021), "The Role and Status of Scholars During the Afghan Interregnum and the Afsharid Kingdom (1722-1750 Ad)", Iranian Journal for the History of Islamic Civilization, Volume 53, Issue 2, Pages 419-435. [In Persian]
- Elgood, Cyril lioyd (1977), Medical history of Persia and the eastern caliphate, Translated by Forghani B, Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Estrabadi, Mirza Mehdi Khan (1998), Jahangosha-ye Naderi, edited by Seyyed

- Abdullah Anwari, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Masters. [In Persian]
- Fasaee, Mirza Hassan (2003), Farsnameh Naseri, edited by Mansour Rastegar Fasaee, Vol. 1, 2, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
 - Fraser, James Baillie (1984), Histor of Nader shah Afshar and a Brief History of the Mughal Sultans in India, translated by Abul Qasim Khan Nasir al-Molk, Tehran: Pasargad. [In Persian]
 - Ghafari Kashani, Abolhasan (1990), Golshan Murad, by Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran: Zarin. [In Persian]
 - Golestaneh, Abolhasan (1977), Mujamal al-Tawarikh, edited by Seyyed Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
 - Hadith Nader shahi (1997), edited by Dr. Reza Sha'bani, Tehran: Be'sat. [In Persian]
 - Hanway, Jonas (2004), Life of Nader Shah, translated by Ismail Dolatshahi, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]
 - Hashemi, Mohammad Qasim (2002), 500-year history of Shahrestani dynasty, Isfahan: Movalef. [In Persian]
 - Hashemzadeh Mohammadeh, Abass and Seyed Hashem Aghajari (2018) "Financial patronages of Udeh rulers to Atbat: Rethinking the concept of Indian money", Journal of History of Islam and Iran, Volume 19, , Issue2, Pages153-182. [In Persian]
 - Hassanabadi, Abulfazl (2008), Sadat Razavi in Mashhad from the beginning to the end of the Qajar period, Mashhad: Islamic Research Foundation. [In Persian]
 - Hazin, Mohammad Ali (1953), History of Hazin, Isfahan: Ta'id Bookstore Publications. [In Persian]
 - Hazin, Mohammad Ali (1996), Tazakore al-Moaserin, edited by Masoume Salek, Tehran: Sayeh. [In Persian]
 - Hedayati, Seyyed Ahmad (1939), Tarikh Sadat Hosseini Rey, Tehran: [bi na]. [In Persian]
 - Hosseini Yazdi, Seyyed Mohammad Ali and others (1378), Khansar Scholars, Qom: Mohaghegh Khansari Congress. [In Persian]
 - Ibn Anba, Ahmad Ibn Ali (1983), Majority of Taleb Fi Ansab Al Abi Talib, by Muhammad Hasan Al Taleqani, Qom: Sharif Al-Razi Publications. [In Persian]
 - Jazayeri, Seyyed Abdullah (1969), Tazakore Shushtar, Ahvaz: Safi Bookstore, Tehran Offset Printing. [In Persian]
 - Jazayeri, Seyyed Abdullah (1988), Al-Ijazah al-Kabirah, Qom: Hazrat Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Persian]
 - Kasravi, Ahmed (2005), Five Hundred Years of Khuzestan, Tehran: Donia-ye Ketab. [In Persian]
 - Khansari, Muhammad Baqir (1970), Ruzat al-Jannat fi Ahwaaal Al-Mu'alama and Sadat, Vol. 2, 4, 7, Qom: Ismailian. [In Persian]

- Khatunabadi nicknamed Azad, Seyyed Hossein [bi ta], Aghsaan al-Tayeba, Vol. 2, belonging to the cultural collection of Takht Foulad of Isfahan, [bi ja]. [In Persian]
- Khatunabadi, Mir Mohammad Hossein (1999), Munaqip al-Fazlaa, by Joya Jahanbakhsh, Qom: Dar al-Hadith Research Center. [In Persian]
- Lockhart, Lawrence (1952), Nader shah, translated by Mushafeq Hamdani, Tehran: Sharq Printing House. [In Persian]
- Marashi Safavi, Mirza Mohammad Khalil (1983), Majma al-Tawarikh, revised by Abbas Iqbal Ashtiani, Tehran: Tahori and Sanai. [In Persian]
- Maravi, Mohammad Kazem (1985), Alam Arai Naderi, edited by Mohammad Amin Riahi, Vol. 1, 2, 3, Tehran: Zavar. [In Persian]
- Mardokh Kurdistani, Sheikh Mohammad (2000), History of Mardokh, Tehran: Karang. [In Persian]
- Minorsky, Vladimir Feodorovitch (2007), translated by Gholamreza Rashid Yasami, Tehran: Donia-ye Ketab. [In Persian]
- Mirza Mohammad Kalantar (1983), Mirza Mohammad newspaper, edited by Abbas Iqbal Ashtiani, Tehran: Tahori and Sanai. [In Persian]
- Mirza Samia (1989), Tazakore Al-Muluk, by Mohammad Dabirsiaghi, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Moalem Habibabadi, Mirza Muhammad Ali (1983), Makarem al-Athar in the affairs of men and scholars during the Qajar period, Vol. 4, Isfahan: Nafaes Manuscript Publishing Institute. [In Persian]
- Modares Tabrizi, Mohammad Ali (2015), Rehaneh Al-Adab, Vol. 4, Qom: Imam Sadiq Institute. [In Persian]
- Modarsi Tabatabai, Seyyed Hossein (1982), a page from the history of Qazvin, Qom: Hazrat Ayatollah Marashi Najafi Public Library. [In Persian]
- Mousavi, Seyyed Moslehuddin (2007), Isfahan announcement, edited by Gholamreza Nasrolahi, Vol. 1, Isfahan: Publications of Municipal Cultural and Entertainment Organization. [In Persian]
- Naraghi, Hassan (1966), Social History of Kashan, Tehran: Institute of Social Studies and Research. [In Persian]
- Otter, Jean (1984), Travelogue of Jean Otter, translated by Ali Iqbali, Tehran: Javidan. [In Persian]
- Qaidan, Ali Asghar (2003), The holy threshold of Hazrat Abdul Azim in the past and present, Qom: Dar al-Hadith Institute. [In Persian]
- Qazvini, Abd al-Nabi (1986), Tattmim Amal al-Amal, by Seyyed Mahmoud Marashi Najafi, Qom: Hazrat Ayatollah Marashi Najafi Public Library. [In Persian]
- Rahmati, Mohsen and Parasto Mozaffari (2021), "Nader Shah Afshar and the granting the position of Shaykh al-Islami of Kurdistan to the Mawali family (1160 AH)", Historical Studies of the Islamic World, Volume8, Issue16, Pages253-271. [In Persian]
- Ranjbar, Mohammad Ali (2003), Mash'ashian; Intellectual-social nature and the

- process of historical development, Tehran: Ageh Publications. [In Persian]
- Razavi, Mirza Mohammad Baqir (1973), Tayeba's family tree in the genealogy of the Sadat Alaviya Razaviya dynasty, by Seyyed Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran: Heydari Publishing House. [In Persian]
 - Rezaei, Hamid (1984), History of the Guardians of the Holy Shrine of Fatima Masoumeh, Qom: Zaer Publications. [In Persian]
 - Saba Gopamoi, Molvi Mohammad Mozafar Hossein (1964), Tazakore Rooz Roshan, edited by Mohammad Hossein Roknzade Ademiyat, Tehran: Razi Library Publications. [In Persian]
 - Shabani, Reza (2008), A Brief History of Iran in the Afsharia and Zandiyeh Periods, Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
 - -Shushtari, Mir Abdul Latif (1984), Tohfa Al-Alma and Tahle Tohfa, by Samad Mowahed, Tehran: Tahuri. [In Persian]
 - Sultan, Hashim Mirza (2000), Zaboore Al Dawood, edited by Abdul Hossein Navaei, Tehran: written Heritage. [In Persian]
 - Suzanchi Kashani, Ali and Reza Shabani (2014), "The impact of Nader Shah and Alisha Afshar's endowment policies on the decrease or growth of Astan Quds Razavi's endowment" History research paper, Volume9, Issue34, Pages79-98. [In Persian]
 - Tavernier, Jean-Baptiste (1990), Tavernier's travel book, translated by Abu Torab Nouri, by Hamid Shirani, Tehran: Sanai and Ta'id. [In Persian]
 - Zarrabi, Abdul Rahim (1977), Kashan History, by Iraj Afshar, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
 - Elgood, Cyril lioyd. Medical history of Persia and the eastern caliphate. Translated by Forghani B. Tehran: Amir Kabir [in Persian]

A study of Sadat's position in the Iranian political sphere from the collapse of the Safavids to the end of Nader Shah's reign (1722-1747AD/1135-1160AH)

Javad Nazemi¹, Hasan Allahyari^{2*}, Hashem Aghajari³

1. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran
2. Associate Professor of History, Persian Gulf University
3. Department of History, Faculty of Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Abstract

The social group known as Sadats held significant respect and a unique position within Safavid society due to their lineage tracing back to the Prophet and the Safavids' claim of supremacy. This affiliation made them principal and influential figures across various domains of the Safavid era. However, this privileged status was not sustained following the fall of the Safavids. Therefore, the present study aims to thoroughly and comprehensively analyze the position of the Sadats within the political landscape of Iran, from the collapse of the Safavid dynasty to the end of Nader Shah's reign. This research was conducted using a descriptive-analytical method, based on extensive library research.

The findings indicate that after the Safavid dynasty was overthrown by the Afghans, the Sadats experienced a dire situation marked by murder, flight, and forced displacement. During Nader Shah's rule, his differing religious policies, in contrast to those of the Safavids, led to a weakening of the Sadats' administrative roles, a substantial decrease in their endowment incomes, and instances of seclusion, migration, and even elimination. Despite these significant challenges and limitations, Nader Shah, recognizing their societal standing, generally appointed Sadats from families previously distanced from Safavid power circles to various civil and religious positions, albeit in a controlled manner.

Key Words: Safavids, Afghans, Nader Shah, religious politics, Sadat's position.

* Email: hasanallahyari@pgu.ac.ir